

گزیده  
شعر  
سوی مسعود



پس صور هسا بنده بی صورتند	پیش او رویند و در نفی او فتند
چسیت بر موجد نه بر خویشش جود	این صور دارد ز بی صورت وجود
نیست غیر عکس خود این کارا	خود از او یابد ظهور انکار او
سایه اندیشه معمار دان	صورت دیوار و سقف هر مکان
نیست سنگ و چوب و خشتی آشکار	گر چه خود اندر محفل افکار
صورت اندر دست او چون آب است	فاعل مطلق یقین بصورت است
مرصور را رو مناید از کرم	که که آن بصورت از کتم عدم
از کمال و از جمال و قدرتی	تا مدد گیرد از او هر صورتی
آمدند از هجره که در رنگ و بو	باز بصورت چون پنهان کردد
گر بجوید باشد آن عین صنم لال	صورتی از صورت دیگر کمال
بابت ارشاد کردش از و داد	جز مگر آن صورتی که کان میزاد
احتیاج خود به محتاج دیگر	پس چه عرض میکنی ای بی بسر